





شتر نقاره خانه

عجب مکفاتی گیر کردیم. بارو سخت شاخو گذاشته و ول کن معامله نیست. خواهش و تمنا و باریکی و کشادی مونت هم سرش نیشه. بودور که واردور، حرف هم بزنی اگه زورش رسید زبوتو میبره واگه نرسید که نه من غریبم و من سیدم راه میندازه. مثل اینکه این اکثریت ارت باباشونو از ما میخان که بارو را سرما فرستاده ان. یادم نمیره اون قدیما تاجرای آذربایجانی به نفر سید بزین بهادر بعنوان محصل پهلوی خودشون نگه میداشتند که هر وقت به بیچاره ای طلب درست یبانا درست اونارو نمیخواست بدهد، فوری میفرستادندش سر بارو. اون هم میرفت و هر چه از بیخ دندوش در میومد میگفت و اگه لازم میشد کتک کاری هم راه میداخت و هیچکس هم با احترام جد بزرگوارش نمیتونست بهش بگه از اینجا باشو و اونجا بشین. اوننده مینشست و اوننده موی دماغ میشد که تا طلبو دولابینا وصول میکرد و میومد.

حالا هم آسید محسن مثل ایشه اومده کرسیهای را که آقاییون از ما ملت بیچاره طلبکارند و باید برای دوره پونزدهم بهشون بدیم وصول کنه والهی رونست سنک پای قزوینه، صدر حمت بطلبکار ترک و گدای سامره راستشو بغوا همین من از اون آصف برخیا حرصم گرفت، برای اینکه من اونو آدم حسابی میدونستم و خیال نمیکردم که اون هم دور و ورعوام فریبی بگرده و برای کرسی نشوندن حرفش باروی حق بذاره. مگه اینکه تنه اش به تنه انفرمی خورده باشه، زیر تو کرسیخونه خیلی نزدیک هم میشینند. بلند میشه تو کرسیخانه داد میزنه که ما این اولاد رسول را آوردیم و صدر اعظمش کردیم و شما حالا از زیرش در میرین. میخام بهش بگم که والله بالله ما همه مون مسلمانیم واگه در مسلمانی از شما باقرص تر نباشم هیچ معلوم هم نیست که از شما بی تمصب تر و بی اعتناتر باشیم و بهترین دلیلش هم اینه که ما تا حالا مثل بیشتر همقطاران شما دروغ ن گفته ایم و خودمونو باسم و کیل ملت جا زده ایم و حتم بدوین که اگه روز بازخواست از شما روسفیدتر در نیایم روسیاهتر هم نخواهیم بود. حالا میخام بدونم که اولن اگه شما آسید محسنو فقط برای اینکه اولاد رسوله روکار آوردین، چرا به سید با تقوی تری را انتخاب نکردین؟ مگه تو اینهمه سیده با تقوی تر از آسید محسن پیدا نمیشه؟ چرا میان پیغمبر ها جرجیس را پیدا کردید؟

دومن مگه هر کی سیده باید صدر اعظمش کرد ؟ مگر هر سید و اولاد پیغمبر بی عیب و نقص است. اگه بقیه در صفحه ۳

مثنوی فلفل خر خور !!!

مثنوی محمود و قد انچو چکیش  
کنده تر از ساس ، کچیکتر از شیش  
وقتی میشیبه تو هاشین سه رنگ  
میکنه زیر لب این جو ونک و ونک  
مدتی با تیشه ، چندی با تبر  
پایه این ملکو کندم بی خبر  
بعد از اون بودم یه جن روزی خموش  
باز هم این ملت بی یاد و هوش  
داد دستم دمب گابی تا صکه باز  
پوستشو پاره کنم جفت گراز

پول ملت ، اون دوا ی درد من  
اون شفای رنگ و روی زرد من  
تا که سور شه بلکه چشم تنگ من  
بی حساب افتاده زیر چنگ من

اون مهندس های لاجون فتر  
که میکردن یا گرو یا غروغر  
حالا افتادن بچنگم ، مثل گرگ  
میدریشان از کچیک و از بزرگ

اگ به قانونی بیارن پارلمان  
من نمیدم دیگه هیچ بشون امان  
میکنم فنج پشم های رشته را  
می پوسونم تخم های کشته را

تا دیگه اعلام جرم زرتکی  
هی ندن تو جلسه واسه من یکی  
از من هف اونقد که هس روی زمین  
مونده در زیر زمین از رو یقین

قدو بالا مو لبین این جور دیز  
بشکن و انوخ ببین هستم چه لیز  
فلفل سبزار بسوزد حلق را  
فلفل من ، لیک سوزم خلق را

فلفل ، ای قدت، چو فلفل فسقلی  
جمع در تو خوی و خلق فلفلی  
توی این ملک این مثل پرگشته است  
فلفل از بس هست ، خر خور گشته است

مهندس الشعراء

درد  
بقیه از صفحه ۲  
از وقتها آزاد بخواه و  
که مجاهدین اول مشر  
برهاشم دغلبازو تو ه  
آسید علی نارو دیدند  
علی را بیبا « پسر  
لبوتش گم شده  
مقصود اینه که  
داخل سیاست بشه زیر  
است و ایسان هر کس  
ربطی بکسی نداره.  
تو این ملک احک  
اجرا کنه ، باور ک  
این آقا بالاسرها  
بسینه میزنی، یا سر  
نداشتند یا یه دست  
پس ، جان بابا  
ونه من احکام دین را  
بگذار که پنهان  
انگار که گ  
حالا از اینا  
از خمره بیرون کشیدن  
شد، تو دلم گفتم که ح  
وخشم و غضب و غرو  
میکنه و غزل خدا حاف  
ولی باید انصاف داد ک  
الاشرافو چنانکه باید  
بارو شتر نقاره خونه  
و حالا من با ملای رو  
بخوندن و فهمیدن اون  
قدیم قدیما به پادشاهی  
افتاد بره به شهر دیگه  
این ملک نظم و نسقی  
نداشتند بهر کس زور  
نیرسید ازش توسری  
مخلص کلام شد  
رازدند و باروبنه را  
نوزمین و مزمره مردم  
رفت توجالیز به پیر ز  
که امروز آشرالاشراف  
بیرزن که از تر  
را از جالیز بیرون ب  
ندارد. آخر سر از  
بیرهنشوزد بالا و شک  
دشش بزدن روشکم  
جالیز بیرون . اما  
ساجت بیرزن بتنک ا  
هیکل وادواطوار ش  
سرشور گردوند و بییر  
نده من شتر نقاره خو  
رو پشت من میزند و  
مدای این شکم پرچر  
حالا آشرالاش  
بیدما نیست که از این  
بی اعتنائی دیده ؛ حقی  
لباورده، یعنی حق هم  
و میدونه که این مردم  
میکن و خسته میشن و  
خورده هم پوستش کلا  
بخر خودش سوار میش

### درد دل باباشمل

بقیه از صفحه ۲

از وقتها آزادیخواه و مشروطه طلب بودی حالا میدونستی که مجاهدین اول مشروطیت که خدا رحمتشون کنه همون میرهاشم دقلبازو تو همین تهران بدار زدند و اونقده از آسید علی نارو دیدند که تو کوچه بهمیدیکه میگفتند: «سید علی را بیا» **پسر لوط با بدان بنشست - خاندان نبوتش گم شد**

مقصود اینه که خیال نمیکنم صلاح باشه باز مذهب داخل سیاست بشه زیرا مذهب بالاتر و مقدس تر از اینکارها است و ایسان هر کس چیزست بین خودش و خدایش و ربطی بکسی نداره. **و آنگهی اگه کسی میخواست تو این ملک احکام شرع را درست و حسابی اجرا کنه، باور کن که بیشتر همقطارای تو و این آقا بالاسرها که واسه اونا امروز توسنک بسینه میزنی، یا سر نداشتند یا هر دو دست را نداشتند یا ده دست بیشتر نداشتند.**

پس، جان بابا بهتره که نه تو از این حرفها بزنی و نه من احکام دین را برخ تو بکشم.

### بگذار که پنهان بود این راز جگر سوز!

#### انگار که گفتیم و دل چند شکستیم

حالا از اینابند دریم، روز اول که این شرافو از خمره بیرون کشیدند و سرو کله اش تو کاخ سفید پیدا شد، تو دلم گفتم که حتمن بارود دور زدیکه همینکه بی اعتنائی و خشم و غضب و غرولند بجای مردم دید ماستارو کیسه میکنه و غزل خدا حافظی رو میخونه و رفع زحمت میفرماده. ولی باید انصاف داد که بابا با اونکه کهنه قبالة این شهره شر-الاشرافو چنانکه باید و شاید نیشناخت. من نیدونستم که بارو شتر نقاره خونه است و گوشش با این حرفا بدهکار نیست. و حالا من با ملای رومی و مثنویش کار ندارم زیرا سوادم بخوندن و فهمیدن اون قد نبیده ولی اینقدر میدونم که اون قدیم قدیما به پادشاهی مسافرت کرد و با کبکبه و دبدبه راه افتاد بره به شهر دیگه ماشاءالله آنوقت هم مثل حالا کارای این ملک نظم و نسقی نداشت و مردم دادرسی و فریادرسی نداشتند بهر کس زورشون میرسید زور میگفتند و بهر کس نیرسید ازش توسری میخوردند.

مخلص کلوم شب تویه دهی اطراق کردند و چادرها رازدند و باروبنه را پائین آوردند و مالهارا ول دادند نوزمین و مزرعه مردم که بچرند. شتری از شترهای شاهم رفت تو جالیز به پیر زنی و شروع کرد بچریدن، همونطور که امروز آشرالاشراف و همقطاراش میچرند.

پیرزن که از ترس فراش های شاه جرعت نمیکرد شتره را از جالیز بیرون بکنه هرچه فکر کرد عقلش بجائی قد ندارد. آخر سر از زور ناچاری تخت رو زمین خوابید و بیرهنشوزد بالا و شکمشو آورد بیرون و شروع کرد با دو دستش بزدن و شکمش که بلکه شتره رم کنه و بره از جالیز بیرون. اما اینکارم فایده نداشت آخر سر شتره از ساجت پیرزن بتنک او آمد و حوصله اش سر رفت و با اون هیکل واد او اطوار شتر مآ بش و با اون خون سردی همیشگیش سرشور گردوند و پیرزن گفت: «نه بیخود بخودت زحمت نده من شتر نقاره خوانام، دهل های نقاره خونه شاه را رو پشت من میزنند و من رم نمیکنم، تو خیال میکنی از صدای این شکم پرچرک تورم خواهم کرد.»

حالا آشرالاشراف شتر نقاره خونه است و از اون بیدها نیست که از این بادها بلرزه. و از اول عمرش از مردم بی اعتنائی دیده؛ حقیقت تلخ شنیده و بروی بزرگوارش نیاورده، یعنی حق هم داره، خوب دندونهای این ملتو شمرده و میدونه که این مردم غیر از حرف چیزی ندازن و میکنن و میکنن و خسته میشن و اگه کسی حوصله داشته باشه و به - خورده هم پوستش کلفت باشه همه اینا رو از رو میبره و بهر خودش سوار میشه و تاحتی زرتم القابیر میروند و تادیر

بان باشنه میکرده و این مردم بان زودی گذشته اینارو فراموش میکنن این کهنه دوستاچیها و رابور تچیهای مدعلی شاه حق دارن که به روز خودشونو مجاهد روز حمله لیاخوف و روز دوم پدر مشروطیت بدونن و اگه خدا نکرده مشروطیت همینه که ما امروز گرفتار شیم جفت سبیلت باید گفت: آئی بر این مشروطه و بر پدرش لعنت!

جان بابا کی بشما این مشروطه را تعلیم داده؟ شما که به عمر مدام بازید و عروسرو کار داشتید و عقب هومستر میکشید از کجا به دفعه از مشروطه و قانونش سردر آوردید؟ اونکه بشما گفته حکومت مشروطه حکومت عدله بیخود قمروده و بریش شما خندیده است. اگه بنا بشه که پنجاه و یک از پنجاه پیره و با به دونه عدد و یا به دونه مهره سیاه و سفید زیادی هر بلایم خواست سراون پنجاه تایاره این دیگه حکومت نییشه، این میشه گنجفه بازی و تخته نرد بازی. باور کنید که اگه

شما بخواین به دسته چهل پنجاه نفری را کنار بذارین و هر چه خواستین باو نا تحمیل کنین کارتان کارودیک تان بار نیشه و آخر سر بشما اون میرسه که بکبک کنجیر رسید.

مقصود اینه که تا وقت باقیست از خرشیطون پائین بیایید و به راه حسابی پیدا کنین که نه سیخ بسوزه و نه کباب. مخصوصا اینو فراموش نکنین که در این مملکت همه چیز بر عکس و اسم کاسیاهو کافور و اسم اونو که باعث نا امنیه، امنیه میذارن ا همینطور اسم اکثریتو اقلیت و اسم اقلیتو اکثریت گذاشته اند. اگه به ذره انصاف داشته باشین حق خواهین داد که تو این ملک اقلیت نماینده اکثریت ملته و اکثریت نماینده اقلیت آن. من نیخوام از د کتر صدقه طرفداری کم ولی باید انصاف داد که بقدر همه شماها تو مملکت ایرون موکل داره، حالا او چکار کرده که شما نکرده این شما میدونین و خدا.

خودتون هم میدونین که حرفهای بابا از غرض و مرض خالیست و همیشه فقط اون چیز را گفته که خیال کرده بنفع این مردمه و جز خیر و صلاح این یکمشت ملت بدبخت که امروز با زیجه دست شما ست چیزی نخواست است. حالا عقلش قد میداده یا نیداده این تقصیر خود او نبوده ولی به چیزی که هست اینه کنیت اش همیشه خیر بوده است.

مقصود من اینه که شما ریشتونو تو آسیاب سفید نکرده و بهتر از من میدونید که حالا دوره شاه و زوزه نیست که با به فرمون آدم صدراعظم یشه، مخصوصا امروز که همه جا محشرواویلا پیاست و سرواشت ما به به تار مومی بسته است باید دولتی روی کار بیاد که نه فقط ریشه تو کرسیخا نه داشته باشه بلکه تو ملت داشته باشه و هر بازاری و دهاتی و کارگر بهش ایسان داشته و پشتیبانش باشند والا گیرم که شما به دولتی را بسا زور چون کردید اون دولت اگه خیلی زور بزنی غیر زاین که دوره پانزدهم شاههارا بکرسی بنشونه چکار دیگری میتونه بکنه؟ کدوم درد این مردم درد مندرا میتونه علاج بکنه؟ ا ده شما خیلی اصرار داشته باشین و



انقرمیه

### در نقش مخالف

بگین که چون آسید محسن فرمان داره پس دور دوراونه، اونوقت مام باید مثل اون صاحب خونه که ازدست گربه عاضی بود، ترک این خونه کنیم و شمارا بفرماندار و فرماندارا بخدا بسپاریم. حتما این قصه را شنیده اید که، گربه ای از بس که یارو را اذیت کرد و هر جا و لشداد دوباره باز او مد آخرسرو دست و پای گربه را بست و بشط انداخت. خلیفه گربه را روی آب دید و دلش به حالش سوخت. امر داد گربه رادر بیارند و چون فهمید که کسی قصد این کار را کرده، داد فرمانی نوشتند و بگردن گربه آویزان کردند که این گربه گربه خلیفه است و هر کس او را اذیت کنه خلیفه مجازاتش خواهد داد. گربه با فرمان بر گشت بخانه صاحبخانه اولی. که فرمان خلیفه را خواند خونه ولاته را گذاشت و پا شد راه افتاد. گفت تا فرمان نداشتی حریف تو نبودم، حالا که فرمان هم آورده ای وای بحال من.

حالا جان بابا، ما از دست این گربه های بی فرمان مرتضی علی نیدانستیم چکار کنیم و اگه بنا بشه که خلیفه فرمان هم بگردن اینا آویزان کنه هیچ علاجی نداریم جز اینکه از هوس وطن و وطن پرستی بیفتیم و بگیم؛

**محسن و کشور ایران بتو باد ارزانی**

**ما سه ره عشق گرفتیم چه مسجد چه کشت!**

باری بدانید که وطن و مرد مونس های آینده آن کسانی را که در این روز های تیره و تار از نفع شخصی چشم پوشیده و دنبال هوی و هوس افتادند نخواهد بخشید و مشت یک ملت انتقام جو همیشه بالای سر و نفرین و لعن نسلهای بعدی همواره پشت سر آنها خواهد بود.

مخلص شما باباشمل

کچیکتر از شیدش

ن جو ونک و ونک

نکو کندم بی خبر

ملت بی یاد و هوش

کنم جفت گراز

ک و روی زرد من

ده زیر چنگ من

یا گرو یا غرور

کچیک و از بزرگ

هیچ بشون امان

نغم های کشته را

جلسه واسه من یکی

زمین از رو یقین

خ ببین هستم چه لیز

یک سوزم خلق را

تو خوی و خلق فلفلی

گشته است

مهندس الشعراء



۰۰۰ یکی از کرسی نشینان یکشماره تلفن را در دوجا یکی بقیمت ۳۵۰۰ تومان و دیگری ۳۰۰۰ تومان فروخته است معینا فعلا هم شماره تلفن زبور در اختیار و مورد استفاده خود ایشان است.

۰۰۰ رقابت و جنگهای شدیدی در وزارت باجگیر-خانه و تیشه و تبر بر علیه سازمان اقتصادی و نگاه صنعتی در جریان است و وزراء میخواهند اختیارات ازدست رفته را باز بدست آرند.

۰۰۰ شبهه تایفات مخلوطی زاده در وزارت خرچنگ فعالیت شدید مینماید. برنامه شعبه نامبرده عجلتا بستن مدارس دختران و بعداً مدرسه حقوق است.

۰۰۰ وزیر رعیتخونه با اداره انتشارات آن وزارت-خانه دستور داده است که بهر نحوی شده روزی اقلایک خبر راجع با آقای وزیر بجارچی خونه تهران بدهند.

۰۰۰ هم ایشان ضمن اظهاراتی راجع باتصال کوه رنک اصفهان فرموده اند: اگر شاه عباس توانست اینکار را بکند من آنرا انجام خواهم داد.

۰۰۰ سازمان اقتصادی تبدیل بینگاه تهیه کار برای اشخاص و تهیه مقدمات کار برای موفقیت در انتخابات دوره یازدهم آقای ابول فرزه شده است و از هیچگونه فداکاری در اینخصوص مضایقه نمیشود.

۰۰۰ انتصاب شخصی بریاست کارخانه آهک بملت احتیاج مبرمی بود که مقام بالاتر با آهک برای ساختمانهای شخصی داشت.

۰۰۰ وزارت تیشه و تبر شاهنشاهی برای اجرای نظریات سرمایه داران و مسائل تعطیل کارخانه هارا فراهم نموده است تا بعداً بعنوان اینکه ضرر میکند کارخانه را باشخاص معلوم و معاموم الحالی بفروشند. اکنون کارخانه فعل و افعال ذغال سنگ را بهمین علت تعطیل و سیلوئی را بعنوان متولی آن مقبره تعیین کرده اند و مشارالیه از تمام مزایای یک رئیس فنی استفاده مینماید.

**باباشمل - آقای وزیر نمیتواند فکر کند که اگر کارخانه ای حقیقتاً ضرر بدهد هیچ تاجری حاضر بخسیرد آن نمیشود. پس باید گشت و دید منافع کارخانه بی سر و صدا بکجا میریزد.**

۰۰۰ یکی از وزرای تازه نفس گفته است که مقصود من از اینهمه دست و پا زدن برای پیدا کردن کاریر سیاسی است و میخواهم پستی در خارج داشته باشم و بنخواست خداحمت هزار لیره هم دریکی از بانکهای خارجی اندوخته ام.

۰۰۰ دو هفته قبل نرخ تره بار را شهرتاری اعلام نمود لیکن هنوز بمرحله اجرا نیامده و بمحاکم ارزان فروشان و همچنین بشعبات شهرتاری دستور داده شد که نظربجهاتی آن اعلام نرخ را اجرا نمایند.

**باباشمل - چرا انسون باید شمر بکه که در قافیه اش گیر کنه.**

۰۰۰ اتومبیلهای زرد شماره ۱۰۵۴، ۱۰۶۴ و ۱۰۰۷

اختصاص بحمل بانوان و دختران مدرسه دارد.

**باباشمل - انصافاً حکم آبرام** زندی و میر پنج آرفور را هم ققط خودشان میخواهند. آن حکم غلیظ و شدید دایره پیاده کردن خانهها از ماشینهای دولتی چه بود، این کترات کردن حمل و نقل شمیران و رقابت با اتوبوسهای بیچاره چیه؟

۰۰۰ در شبکه شماره ۶۰ شهرتاری هم روز پنجشنبه بعد از ظهر سلامتی اسباب و اثاثیه بکفر بازرگ را بشمیران رسانید ۰۰۰ با تعیین آب در هر ۲۴ روز برای بعضی از محلات شهر دست عمال شهرتاری و میر آب ها بهتر باز شده است لیکن معلوم نیست که چرا این حکم در مورد مجاری جدید و دائمی میدان مجسمه راضی مجاور آن که جدیداً آباد و از برکت آب بیحد و حساب رشک بهشت برین شده است اجرا نمیشود.

۰۰۰ موضوع آب لارهم نان دانی بیلاقی سالیانه بروبجها و در عین حال دل خوشکنک اهالی تهران شده است. زوار ظاهراً برای مطالعه و باطناً برای تفریح دائماً در رفت و آمدند.

۰۰۰ موضوع جریان کارخانه آهک و تغییر رئیس آن طبق نقشه قبلی انجام گرفته و کتکی را که رئیس جدید کارخانه خورده است باید بحساب اختلافات وزیر تیشه و تبر و هیئت مدیره کارخانجات نوشت. در مقابل نصیحت صلحاء آقای وزیر با کمال صراحت تلفو نادم از اذ لدرم بلدرم زده و قدرت دولت نیمبند را برخ بروبچه ها کشیده است.

۰۰۰ آقای صدرا لاشراف که ضمن لوابیح پارلمانی و نامه های زمان شاه سابق بشرح پرونده های مجلس محسن صدر امضاء میکرد، اکنون که دوره ارتجاع و عوام فریبی و چادر چاقچوری شده، آقا هم تغییر امضاء داده و سید معین صدر شده اند.

۰۰۰ روز یکشنبه فرماندهان سپاه نعاء که از اصفهان و غیره وارد شده بودند از قبیل مارشال قداره بور و گارد بور رضا و میر پنج ذات آبادی و غیره مدتی در صحن کرسیخانه با تبختر تمام قدم آهسته رفته و دقیقه دادند و یکی از کرسی نشینان که از بالا این حرکت را تماشا میکرد بالهجه لری گفت: چه خبره؟ آقایان دارن سینه پهنی میکنند!

۰۰۰ همان روز نادومیرزای پیراسته برای سر و گوش آب دادن بکرسیخانه آمد ولی توانست خبر مساعدی به شر-الاشراف ببرد.

۰۰۰ درس حقوق اساسی کوچه در داز در جواب دکتر صدقه باتوجه بنطق اخیر مرشد هشتی و انطباق تام و تمام با آن باعث تعجب و حیرت محافل مطلع پایتخت گردیده است.

۰۰۰ بیزن لغت و بینوای تربیتی که دوبار از فرسنگها راه پیاده برای تنظیم پایتخت آمده، یکبار نیز بکوجه در دار پناهانده شده بود ولی بجای دادرسی دستش راهکسته بودند، روز یکشنبه برای

**کلمات طوال**

همانطور که بچه ها از اسباب بازی خودشان خوششان نمی آید بعضی مردهای زنده هم دائماً چشم چرانی میکنند. زندانیان خود را آزاد مینماید و زندانی که شوهر خود را در خانه نگاه میدارند خیال میکنند آزادند.

مردهاییکه زن داشتند و کسانیکه زن دارنده همیشه از زن گفتگو میکنند، یکی از آنچه از آن میترسیده صحبت میکند و دیگری از آنچه میترسد.

در هر کاری باید مردانه برخاست و کوشش و اقدام نمود ولی در عشق بازی گویا باید خوابیده منتظر فرصت شد.

هر وقت از کوتاهی عمر ترسیدید زن بگیرید.

داد خواهی بکرسیخانه آمد لیکن بیست دقیقه بعد از ظهر بدستور رئیس تقی ش چهار نظامی دودست و دویای این زن بیچاره و بینوارا گرفته و از در شرقی کرسیخانه بیرون انداختند.

باباشمل - این مطلب برای روشن شدن ذهن مظلومین ولایات چاپ شد که بدانند در تهران دادرسی نیست و بیخود بخودشان زحمت ندهند.

۰۰۰ روز شنبه بعد از ظهر دکتر خله در دارالخضرا مناع میل نمودند. ۰۰۰ مش مرتض قل هم گویا تلفناً بیستگان کلاهدار ما خود مختمد و عده مساعدت دادند.

باباشمل - زنده باد تعصب حزبی! ۰۰۰ روسای اداره اقتصادی ساعتی هفتصد و پنجاه ریال دستزد میگیرند.

**باباشمل -** خداوند ما را از دست این دکتر شاخت های وطنی خلاص کن!

۰۰۰ حکیم امیرنیمشب عکس مفتشین و صبا یای اداره بخش و بلائی رادر و ضیت نارضا یبتبخشی در آسباب گاو میشی برداشت و بدینوسیله فرزه را تهدید و دستزدش ماهها را یکمرتبه گرفت.

۰۰۰ شش روز قبل بنگاه صنعت به جعفر ابن جعفر مقدار ۳۴ تن روغن کتان از قرار کیلومی چهار ریال و سه شاهی فروخت در صورتیکه برای خود دولت کیلومی ۳۹ ریال تمام شده بود.

۰۰۰ همان بنگاه به اعتراض اداره کیمیاوی دایر بخود داری از این معامله زیان آور ترتیب اثر نداد.

۰۰۰ اعتراض مزبور بلا اثر ماند بدون عقد قرار داد دستور تحویل روغن بکارخانه داده شده.

۰۰۰ یکمیلیون و دو بیست هزار ریال ضرر این معامله بود. ۰۰۰ بابا منتظر است که بنگاه از خودش دفاع کند و دلایل دندان شکنش را روی دایره بریزد.

بکسانیکه جدول پرستند بست شایسته ای خواهد شد. انشاء الله

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰

**افقی:**

۱- وزیر بد قدمی برکت کرده و هر دو است - همراه و رفیق دل آنکه در جلومی ایستد پله و صریح اللهجه ۴- تل بر راس یکی از ادارات دارد ۵- قدیم در نظام نجب - ۶ از ادارات اش از اولاد رستم زابلیست داشته باشد هم لش میشو آدم است و هم پدر ام در آستین دارد ۹- بدو و با لاهر ماریست که انسان را مریض میکند - ازشت و کثیف - مار

**عمودی:**

۱- دلش برای وزا برافش گفته میشود - قد شیره ایست - لباس رسمی است که قریب سیزده قرن قبلی بزای دارد - وطن عمود نمیری میشود - دهکان ز طرف رهاست و از آنط کرسی نشین همشهری بکرسیخانه آمده است - کادر اشعار فارسی زیاد برافزاندن و گمراهی - ملای پانصد گرم از آن برنی است

**ستون:**

سیزده پدر و چهار با با چون نمیدونم فرعی داد میزدیم بابا نو نس دسون بعرب و عجب انشاء الله ایندوره نحس سیزده پدر شد کرسی نشینها لایراه میکنند و دیگه ای بینم نزدیک دو ساله سیه که چاره از توی یاد بیرون پریشیا از پسر صمد رسیدم. گفتم مادر چون از





سه شنبه پنجم تیر ماه

آقای دکتر مصدق - این دولتی که آمده رسیت ندارد .  
 باباشمل - ولی چوب و فلک و داغ و درفش که دارد .  
 آقای محدطباطبائی - اسم روزنامه رسمی کشور شاهنشاهی ایران بنظر من خیلی دراز است .  
 باباشمل - از قد رئیس دولت شاهنشاهی تقلید شده است .  
 آقای صفوی - آقای هاشمی مسکنست همان مجله سابق را بنحو کاملتری اداره بفرمایند .  
 باباشمل - و با تو گفتش ما و اعلانات ثبت نکنند .  
 آقای صفوی - مجله رسمی یک مجله خشکی است که مطالب آن تنوع ندارد .  
 باباشمل - یعنی میفرمائید اگر اعلامیه آقا را چاپ کنند آنوقت مثل بعضی از روزنامه ها ترمیشود ؟  
 آقای صفوی - شأن مجلس شورای ملی این نیست که بیاید اعلان جمع بکند ، آگهی - مصر وراثت جمع بکند .  
 باباشمل - شأن نماینده مجلس شورای ملی چطور ؟  
 آقای صفوی - بیاید مجله مذاکرات مجلس را همیشه کنید و دیگر آگهی لازم ندارد .  
 باباشمل - پس معلوم میشود سرکار با بودجه مجله رسمی و مهم بودن آن مخالفت ندارید و مخالفتان فقط سر آگهی هاست .  
 آقای طوسی - اگر وضعیت رسید بجایی که یک روزنامه هم در مملکت نبود .  
 باباشمل - آنوقت رئیس دولت بتقلید آقای قوام روزنامه اخبار روز را علم میکنند .  
 آقای طوسی - فردا که روزنامه هارا توقیف بکنند اگر این روزنامه نباشد برای آگهیها چه میکنند ؟  
 باباشمل - قربان چرا فکر آگهیها را میکنید ولی فکر اساسی که رفع توقیف و جلوگیری از توقیف غیرقانونی روزنامهها باشد نیفرمائید .  
 آقای هاشمی - در سال ۱۳۲۳ از حیث تهیه ارزاق نسبت بکار مندان مجلس و نسبت بستمین جزء مجلس عادلانه رفتار نشد .  
 باباشمل - آنهایی هم که استفاده کردند مخصوصا آنهایی که جزو مجمع دوستان بودند آنها را هم بفرمائید .  
 آقای ملک مدنی - این هم واقعا یکی از افتخارات مجلس شورای ملی است که در ادارات تابعه آن کوچکترین خلافتی واقع نشده است .  
 باباشمل - اولاعاقلان دانند و ثانیاً چرا مایل نیستید که خود مجلس شورای ملی هم مستقیماً در کسب این افتخارات سهیم باشد ؟  
 آقای فرهودی - اضافه کاری را مستخدمین جزء مجلس می کنند .  
 باباشمل - و دستزد آنرا پشت میز نشینهایی که منتسب بمجمع دوستانند باحقه بازی و پشت هم اندازی و تملق و چاپلوسی دریافت میدارند .  
 آقای اردلان - آقای رئیس ما همه فرزندان حضرت عالی هستیم .  
 باباشمل - هر کسی ناخلف پسر دارد . تو بیچاره .....  
 آقای دکتر مصدق - چون دوره ۱۳۳۱ اشخاصی نبودند که

بناهندگان تحمیلی مبارزه کنند، آنها از نفوذ خود استفاده نکرده و بدست دولت وسایل انتخابات خود را برای دوره ۱۴ فراهم نمودند .  
 باباشمل - و کذافی دوره ۱۴  
 آقای دکتر مصدق - کارشوه و فساد اخلاق بجائی رسیده که نمایندگان موثر بگزارش راجع باین تالاس ۱۰ میلیون تومان وسرقت هزار عدل قماش اهمیت ندهند .  
 باباشمل - خدالفت کند کسی را که فکر بد کند و یا خدانکرده شرکت در جرم بعضی از آقا بزارا بخاطرش خطور دهد .  
 آقای دکتر مصدق - حیثیات مجلس وقتی محفوظ است که تمام اعضای آن انجام وظیفه کنند .  
 باباشمل - اگر مقصودتان وظیفه دوستی و خانوادگی است که الحمدولله انجام میشود .  
 آقای دکتر مصدق - مجلس است که میتواند دولت خوب را بیاورد و دولت بد را ساقط کند .  
 باباشمل - عکس قضیه صحیح تر است .  
 آقای دکتر مصدق - ما نینداسیم که بعد از دادن رای بفرمانه چه اشخاصی متصدی پستهای بلا متصدی میشوند .  
 باباشمل - همان اشخاصیکه قبل از دادن رای جرأت آفتاب شدن نداشتند .  
 آقای دکتر مصدق - الان آقای صدر ۹۶ سال دارند .  
 باباشمل - ماشاء الله خداوند بایشان طول همه چیز داده است .  
 آقای اردلان - من از آن ابرانیهای نیستم که حق خودم را به بلویکیها و امثال آنها واگذار کنم .  
 باباشمل - مرچبا ولی چه سود که بر مرده میکنی تلقین!  
 آقای دشتی - بعقیده بنده دوره سیزدهم یکی از بهترین دورههای خوب مجلس است .  
 باباشمل - ماشاء الله باین خوشبینی، انتخابات تهران را هم فرمودید بهترین انتخابات دنیا بود!  
 آقای دشتی - کی گفته است که باید دولت آقای صدر دخالت در انتخابات کند .  
 باباشمل - فراموش نفرمائید که میان عاشق و معشوق رمزیت چه داند آنکه اشتر میچرانند!  
 آقای دشتی - هیچکدام از آنهاه یک مقدرت فکری آقای صدر انداشتند .  
 باباشمل - بنام باین مقدرت فکری که نمونه آن توقیف جراید است .  
 آقای دشتی - اگر با محاضر بهمکاری شوید ما شما را روی سرمان میکذاریم .  
 باباشمل - و بیکمرتبه از آنجا بزمین پرت میکنیم .  
 آقای دشتی - در این مملکت همه را لجن مالیده اند .  
 باباشمل - و همه را بحق اقریان گمان میکنم مگر شما از همه همین عده معدودی وزیر و وکیل است . کمی دورتر نگاه کنید باز هم آدم مبینید . کومه نظر نباشید!

روزنامه ها

میهن (شماره ۲۳۴۵)

مثلاً اگر صبح و پیاده از شاه آباد بدروازه قزوین بروید مطلب خودتانرا زودتر از تلفن انوماتیک مسخره تهران بمقصد میرسانید .  
 باباشمل - با همه این عیوب که برای تلفن مسخره تهران شپردید ما حاضریم یک چیز سربدهیم و شرتلفن سرکار را از سرتان بکنیم .

کسری (شماره ۸۵)

شهرداری تهران چه میکند .  
 باباشمل - منتظر است ببیند کی روزی یانفست وزیر میشود تا فوراً دستور نظافت و اسفالت کوچه منزلش را صادر کند .

نقش جهان (شماره ۲۲۷)

چرا سرمایه داران در پرداخت مالیات کشور تعلل میورزند .  
 باباشمل - برای اینکه اگر بنا بود مالیات خودشانرا مرتب بپردازند تا حالا سرمایه دار نمیشدند .

ترقی (شماره ۱۰)

اگر شوهرها زنهای خودرا کتک بزنند حوادث طلاق کمتر خواهد شد .  
 باباشمل - پس بدینقرار معلوم شد که چرا دیگر شوهرها زنهای خودشانرا کتک نمیزنند زیرا میخواهند کتک یک دفعه بکنند شود .

خانم هارا از راه رفتنشان بشناسید

باباشمل - همقطار اینقدرها هم دقیق شدن در رفتار خانمها پسندیده نیست .  
 عمل بچشم چرانی میکنند!

مردان روز (شماره ۲۶)

چه وقت ازدواج بهتر است؟ در پیری یا جوانی .

باباشمل - در پیری بهتر است

زیرا آدم که خانه نشین میشود همزیان پیدا میکند اما بشرطیکه بقول ملا نصرالدین حق است یعنی علم حقوق اسلامی .

امید (شماره ۷۳)

تا مغز را متلاشی نکرده امیر

باباشمل - لایه اخلاق گانگستر

های امریکائی در آقای مدیر تأثیر کرده است .  
 بقیه در صفحه ۷

آقای دشتی - کشور از حیث رجا

سیاسی فقیر است .  
 باباشمل - اگر رجال سیاسی هستند اینکاه اصلاننداشتند .  
 آقای دشتی - صدر چه کار کرد

باباشمل - بکار نکرده است

آقای دشتی - هشت ماه قبل ما حاضر بودیم آقای دکتر مصدق ۹۰ با صدرا بشما بدهیم، چرا؟  
 باباشمل - برای اینکه شما را از سرمان بکنیم .

شرکت مبلغ اسی هر ...  
 ۱۰۰ شرکت باغشاه  
 ۱۰۰ شرکت کار  
 ۱۰۰ شرکت لاهیجان  
 ۱۰۰ شرکت کپانی  
 ۱۰۰ شرکت تضامنی ضیاء  
 ۱۰۰ شرکت کاربایی هشتی  
 ۱۰۰ شرکت بانوان  
 ۱۰۰ شرکت تویاز  
 ۱۰۰ شرکت ایران  
 بهران بازار هنوز  
 از همه شهریهای قابل خرید  
 و نه خرید و موقتاً باسم  
 بدینوسیله بتواند لااقل  
 امید موقتیت نیورود .  
 بازار مکاره برای شرکت  
 نور میرود بزودی ورشک  
 کرده و ساق میبکند .  
 جسته جسته اسم رجا  
 میشود . توده کپانی  
 بیلان بی سر و تهی  
 تصور میکنند که این  
 میخواهد آب را گل  
 در محافل بیطرف  
 عقیده دارند که صدور  
 را کدو یا فروختن  
 صورت بوی خیر نیاید  
 شود و باز سرگاو  
 خریداری ندارد و  
 بان خیلی صدمه زد  
 تویاز سرقضایا و  
 شرکت خورد . شرکت

روزنامه ها

مثلا اگر صبح و پیاده از شاه آباد	۲۳۴۵
قزوین بروید مطلب خودتانرا	
از تلفن اتوماتیک مسخره تهران	
میرسانید.	

**باباشمل** - با همه این عیوب که تفنن مسخره تهران شمرید ما حاضریم بیژر سربدهیم و شرتلفن سرکاررا از ن بکنیم.

**باباشمل** - منتظر است ببیند کی وزیر میشود تا فوراً دستور تعطیلالت کوچه منزلش را صادر کند.

**باباشمل** - برای اینکه اگر بنا بودت خودشانرا مرتب بپردازند تا سالیانه به دار نمیشدند.

**باباشمل** - پس بدینقرار معلوم که چرادیگر شوهرها زنهای خودشان تک نمیزند زیرا میخواهند کلک بکنند.

**باباشمل** - در پیری بهتر است آدم که خانه نشین میشود همزب میکند اما بشرطیکه بقول ملا نصرالدین سب جوان نداشته باشد.

**باباشمل** - لابد اخلاق گانگسترهای آمریکائی در آقای مدیر تأثیر کرده باشد.

**باباشمل** - کشور از حیث سیاسی فقیر است.

**باباشمل** - اگر رجال سیاسی سینه ایکاش اصلاً نمیداشت.

**باباشمل** - بیکار نکرده است. آقای دشتی - هشت ماه قبل ما حاضر بودیم آقای دکتر معدوق ۹۰ با صدرا بشما بدهیم چرا؟

حساب باباشمل

چهار عمل اصلی

برای نوآموزان سیاست

ریشه دو دامغان + یک پدر مرحوم سرتیپ فوج امیر اعظم + ۵۰ سال عمر مبارک + شاگردی مدرسه آلیانس + لیسانس دوره اول مدرسه حقوق که شرط ورود فقط دانستن زبان فرانسه بود + اسم سابق خانوادگی حیران - حیرانی + دست زدن به زد و بند + رفاقت باریعان مدیر گل زرد + طبع شعر مختصر + معلمی مدرسه ابتدائی ترغیب + عضویت دفتر مسیو پرنی مستشار عدلیه + مادونی جواد سامری + ورود بحزب رادیکال داور + انتقال بکارگزی عدلیه داورى + نوشتن تمام احکام بدوی وزارت داور بخت خوش او + تبدیل رتبه اداری بقضائی + مستعطفی یار که سرور اعظم + مدعی العمومی بدایت + مدعی العمومی دیوان جزا + انتقال بمالیه داور + مدعی العمومی دیوان محاکمات مالیه + ریاست مالیات غیرمستقیم + هسفر وهیبالکی بودن دائمی با داور + شباهت بداور از حیث عینک - شباهت اخلاقی + مشق تاریخش موسی معروفی + مدیریت کل و معاونت باجگیرخانه بعد از داور در زمان امیر خسرو + چارو کردن زیر پای شتر صالح وردست اقتصادی باجگیرخانه + کفالت باجگیرخانه + خدمت در مورد جوهرات سلطنتی + وزارت باجگیرخانه رضاشاهی + یکپهفته + معزولی + وزارت تیشه و تبر دوره دمکراسی + چارو جنجال کتیرا + خانه نشینی + ارادت مالا کلام به شرالاشراف + رهائی از خانه نشینی و فراموشی بدست او + رتبه تیشه و تبر دار باشیگری - رای اعتمده + اخراج جوانان حسب الامر شرالاشراف + ضعف مزاج + بیخوابی و شکایت دائمی از آن + تمایل بعقاید ماکیاول یعنی وصول بنتیجه ولو بامتدات غلط - ذره احساسات + سه برادر - لطف رضاشاه بدو نفر از برادران + ترجمه چند جلد رمان آرسن لوپن + استفاده کامل از آن + رفاقت با پسر منجم کبیر وحکیم قزل آلا + محمود بدایت - بسر بردن دوستی حتی با آن سه نفر - عاطفه + بدمنصبی + یک خانه مجلل شخصی + مقداری اراضی پشت کارخانه ذغال سنک + بقیه؛ الله اعلم بالصواب + یک حساب قرضی در بانک رهنی + گریه سرقبر داور + شنیدن حرفهای درشت از رضا شاه - برو آوردن + ارتباط با کوچه دردار + غیرمستقیم = عباس غول سنبل شائیان

بورس

مبلغ اسی هر سهم	نرخ هفته قبل	نرخ فعلی
۱۰۰	۵۱	۵۲
۱۰۰	۴	۴
۱۰۰	۲۴	۲۴
۱۰۰	۳۳	۳۳
۱۰۰	۳۴	۳۳
۱۰۰	۲۹	۲۸
۱۰۰	۵۵	۵۳
۱۰۰	۳	۲
۱۰۰	۵	۵

بهران بازار هنوز ادامه دارد. شرکت باغشاه چند روز پیش بدهیهای قابل خریداری را که مانع ثبت آن شرکت بوده خرید و موقتا باسم مسافرت، خانه نشین کرده است. امید موفقیته نیبرود. در هر صورت بدست آوردن اعتماد بازار مکاره برای شرکت باغشاه محال بنظر میرسد و تصور میشود بزودی ورشکست شود. شرکت کار کارش را کرده و ساق میبکند. شرکت لاهیجان بفعالیتش ادامه میدود جسته جسته اسم رئیس شرکت در محافل تجارته بد میشود. توده کمپانی زور میزند. شرکت تضامنی بیلان بی سر و تهی بیرون داد که بضررش تمام شد. بشما تصور میکنند که این شرکت بی بهانه میگردد و ما میخواهد آب را گل آلود کند. در هر صورت بیلان در محافل بیطرف سوء تأثیر بخشید. خبرگان بازار عقیده دارند که صدور این بیلان برای گرم کردن بازار اکتو یا فروختن تنور خاموش و پختن نان بود، هر صورت بوی غیر نیاید و ممکن است بهران شدیدی شود و باز سرگاو تو خمره گیر کند. بنگاه کاریابی خردی خریداری ندارد و مخالفت با شرکت اشک فروشی با آن خیلی صدمه زد. شرکت بسانوان تنزل میکند باده توپاز سرقضایا و معاملات غیر مجاز ما خودمختمد شکست خورد. شرکت ایران می پلکد.

از مستخرجات نور و ظلمت

مشور نور شماره ۱۰ تحت نظر آقای خالصی

زاده صفحه اول

دکترهای حقوق و بیبارت و واضعتری مروجین احکام طاعت و طاغوت بنظر اسلام کافر و فاسق و ظالم میباشند. المیاذ بالله آقای دکتر مصدق کیست که وجیه الله و کیل مجلس باشد اگر فرض کنیم که علم داشته باشد علم طروق است یعنی علم حقوق جیت و طاغوت در مقابل قبال اسلامی.

باز استخراج از همین شماره صفحه دوم:

از گلیایگان راجع بجلو گیری نماینده از شاعران دینی مینگارند.

... و ما از دوست محترم آقای دکتر معظمی خواهش داریم که بتقاضای مردم حوزه تو کیلی خود توجه فرمایند.

**باباشمل** - جای بسی تعجب است که آقای خالصی زاده با آن همه مراتب فضل و کمال و مدارج دیانت و تقوی حاضر در آنجا نندست توستی با آقای دکتر معظمی بدهند، چون مشار لیه علاوه بر اینکه دکتر در حقوق یا بقول آقای خالصی زاده کافر و فاسق و ظالم میباشند تازه در دانشکده حقوق یعنی دانشکده جیت و طاغوت درس حقوق و یا درس کفر و جیت و طاغوت میدهند.

شاید آقای دکتر معظمی در ضمن تجزیه ای در کار خانه در وقت آقای خالصی زاده انجام گرفته سر آخوند بیچاره را شیره مالیده و یواشکی از زیر تر کیبات ظلمت در آمده و خودش را بعنوان نور جا زده است تا بحدی که دوست محترم آقای خالصی زاده گردیده است.

بقیه روز نامه ها

کاروان ( شماره ۴۵ )

باید پرسید که ترمز واگنها برای چیست و فلسفه نصب آنها چه میباشد؟

باباشمل - فقط برای اینست که بعضی مسافرن ها لو نفهمیده آنرا بکشند و مامورین غلاظ و شداد قطار فوراً بیچاره را جریه کنند.

بشر ( شماره ۱۲ )

بیانیه شورای اتحادیه کارگران شهرستان همدان بر علیه قصاصها و دیکتاتور ها

باباشمل - همقطار اگر قصاصها گناهکارند پس چرا اتحادیه قصاصهای کلیسی را در تهران تشکیل داده اید؟

ندای عدالت ( شماره ۲۴۲ )

نمایندگانی که از شغل خود سوء استفاده میکنند.

باباشمل - لابد مقصودتان نماینده هایست که در حدود چهل برک پروانه فروش سیکار و دوازه جواز عاملیت فروش قند و شکر و اجناس انحصاری را دارند.

دکتر باستان دشمن نمره یک تراخم

باباشمل - بشرط اینکه مبارزه با تراخم را هم بشوخی بر گذار نکنند!

شفق ( شماره ۱۱۲ )

آقای صدر سماجت هم حدی دارد.

باباشمل - اگر سماجت را متناسب با درازی قد بگیریم هنوز سماجت آقای صدر بعد خودش نرسیده است.

کیهان ( شماره ۷۰۰ )

بزرگترین چاله های شهر تهران چاه ویل اداره شهرداری است که ملیونها پول مردم هر سال در حلقوم آن فرو میرود.

باباشمل - از طرف دیگر بشکل عمارتهای چند مرتبه در خیابانهای تهران سر در میاورد.

نجات ایران ( شماره ۴۸۶ )

آیا ششیر انتقام خواهیم کشید؟ باباشمل - چکه!

نامه هفتگی باباشمل

روز های پنجشنبه منتشر میشود

صاحب امتیاز و مدیر مسئول، رضا گنجی محل اداره: خیابان شاه آباد جنب کوچه ظهیر الاسلام تلفن: ۵۲-۸۶

مقالات وارده مسترد نمیشود. اداره در درج و حکم و اصلاح مقالات آزاد است. بهای لواجیح خصوصی و آگهیها با دفتر اداره است.

بهای اشتراک

یکساله: ۲۰۰ ریال  
ششماهه: ۱۰۰ ریال

وجه اشتراک قبلا دریافت میشود. تک شماره در همه جا ۴ ریال

# خبرهای کور

## کشف حقیقت

در هفته اخیر اخباری از شیراز و جنوب ایران مشعر بر حدوث زلزله میرسید که وسوسات زلزله شناسی دنیا صحت آنرا تأیید نمیشود.

خفیه نویس باباشمل جداً در مقام تعقیب و تفتیش مطلب برآمده و بالاخره چنین گزارش میدهد که زلزله های هفته اخیر شیراز محلی بوده و فقط فقط در نتیجه اعلامیه ایران تکان ده جدید آقامیباشد. امیداست که آسید نعنا باولاد آدم رحم کرده و در این دوره بردرد ورنج با صدور اعلامیه های ایران تکان ده باعث خانه خرابی و بیخانمانی مردم ساده و بیچاره و بدبخت نشود. آمین یارب العالمین.

## ابتکار بی نظیر

چون با وجود اینکه اخیراً خاموش شدن چراغهای برق از حدود صحر گذشته است معمدا عده ای از اشخاص بی مبالاتی نموده و در تهیه شمع کوتاهی میکنند، لذا در جلسه هفته گذشته انجمن شهر چنین تصمیم گرفته شد که روی قبوض پرداخت بهای برق باخذ درشت و مرکب فرمز جمله «شمع بادت نره» چاپ شود.

## رفتای نیمه راه

خفیه نویس باباشمل از کرسیخانه اطلاع میدهد که تا کنون چهار نفر از کرسی نشینان منتصب بدسته دکتر صدقه ناروزه ودر تحت تأثیر بعضی عوامل بیخالفین پیوسته اند و متأسفانه هر چهار نفر خود شان را آذریبجانی میدانستند و این قضیه باعث سرافکنندی آذریبجانیها شده است. ابتدا آقای سرتق زاده غزل خدا حافظی را خواندند. و سه نفر دیگر که این رشادت را هم نداشتند که رویه خود را علناً اظهار دارند برای اینکه عده حاضر در مرکز را با این آورده و بدینوسیله در تشکیل اجلاس و معرفی شرالاشراف به متولیان کمک نمایند بکرسی خانه اطلاع دادند که بمسافرت تشریف برده اند.

اسامی آقایان بقرار زیر است:

آقای افسار صدوقی: طبق گزارش خودش در این موقع مهم برای انجام کار های تجارتي بيكي از شهرستان های نزدیک رفته است.

آقا فتوح المراهه: طبق گزارش خود شان برای استفاده از ییلاق بمعیت خانواده بکرج تشریف فرما شده اند.

آلکساندر موخر: در خانه نشسته و در عالم خیال بسیر برهوت پرداخته اند.

باباشمل - هر کجا هست خدایا يك سنگ کنده ای سرشان بینداز.

عطریات گل جنب کافه ژاله

## کرسی نشینان از چه چیز

شرالاشراف خوششان آمده است؟ اصرار زیادی که کرسی نشینان کهنه کار برای نگهداری جناب آقای شرالاشراف بخرج میدهند، خفیه نویس باباشمل را ب فکر انداخت که در اطراف این عشق جانسوز و این علاقه جانکندار دقیق شود تا بلکه علت این ارادت و دوستی بیجهت را بفهمد که چرا و چگونه کرسی نشینان نامبرده همه مردم را گذاشته و یکدل و صد دل عاشق بقرار قد قواره موزون آقای شرالاشراف شده اند. بالاخره در نتیجه استمنا فکری زیاد عقلش باینچاق داد که بیشتر این طرفداری ها بواسطه وجه تشابهی است که بین کرسی نشینان مزبور و آقای شرالاشراف موجود بوده و مولود قسانون لایتغیر «الجنس الی الجنس یهیل» میباشد و از اینجهت حاضر نیستند به هیچ عنوانی از عقیده و انتخاب خودشان دست بردارند. صورت زیر مختصری از سیاهه عشاق دیوانه و دلدادگان بقرار آقای شرالاشراف و هدف عشق آن هاست که دل و دین و آبرو را در راه این معشوقه جفاکار و گلهنادر و سرو رفتار

دندانند:

- رشدمشتی: از ریش بریش.
- آصف برخیا: از قد درازش.
- اغرمیه: از سن زیادش.
- خالباز از دقل کوتاهش.

شاه سلطان حسین صفوی: از سم پاشی اش.

محمدابن سعد: از نطقهای سفسطه آمیزش.

کاظم کالباسی: از کله طاشش.

ذات آبادی: از نمک فراوانش.

صیفة الازلامی: از سلیقه کجش.

سیدنعنا: از سابق درخشان مشروطه خواهیش.

ملاعاریه: از نروتش و از خرج بکردنش.

جمال لندهور: از قلدریش.

دکتر اجتهادی: گویا فقط من باب تبعیت از مرشد مثنی و جمال لندهور، والا ملت بخودش نیز مجهول است:

دکتر ظاهری: از توداریش.

مرشد یزدی: از سکوت گویایش.

چپ اسفندیار: از بر رویش.

تیمور علامه: از معلومات فراوانش.

تیمور لنگ: از خوبی دیکتاتور مآش.

رستم زابلی: از دشمنیش با سهیل و شرکاء.

فرسودی: از پرورش افکارش.

ذوالقدره: از وجاهتش.

بنی فاطمه: از سابق اداریش.

نولادیند: از لر بودنش.

حشمت ابوالنوارس: از نبرد های نیمورش.

سالار شقی: از شقی و شقاوتش.

سرتق زاده: از سر تقیش.

## خبری از روزنامه ها

شاخ گاو!

کهن کاو میشی، به کشتار گاه

ز جاجست و آهنگ سلاخ کرد!

چو گستاخ دید آن ستم پیشه را

جهان تیره، بر مرد گستاخ کرد!

دریده گلو، ناگه از زیر تیغ

به نظارگان حمله با شاخ کرد!

دک و دنده آن جماعت شکست

دل و روده جمله، سوراخ کرد!

بشاخ قوی تر ز پولاد خویش

ستاندار فر و مایگان داد خویش!

توای ملت، از گاو اگر کم نهی

ز جاجیز و قصد بد اندیش کن!

بر اینان که سلاخ جان تواند

جهان تیره، از حمله خویش کن!

مکن صبر، تا جان دهی زیر تیغ

بداندیش را، چاره از پیش کن!

سر و کله اقویا، نرم ساز

رخ و چانه اغینا، ریش کن!

غم از تیغ يك مشت سلاخ نیست!

که دندان تو راهست اگر شاخ نیست!!

ز آنچه

## آفهی اجاره

چون در اثر پافشاری چاکر آقای دکتر غلوی از رفته وهین دوسه روزه بنده منزل را خیابان قلی عیاشه تخلیه خواهند کرد از این لحاظ دیگر خیمه و خرگامی که در خیابان مزبور جنب منزل ایشان زده بودم مورد احتیاج نیست و حاضر م برای مساعدت با کسانیکه گیر صاحب خانه های بی انصاف افتاده اند و هر آن ممکن است جل بلاس آنها را بیرون بریزند، خیمه خرگام مزبور را با تخت و فرش و يك كوزه آب و بادبزن و سایر لوازم یدکی در بست بانها اجاره بدهم. از داوطلبین متمنی است هر چه زودتر بمحل مزبور مراجعه و قرارداد اجاره آنرا بدهند. ضمناً مستأجرین جدید باید تعهد کنند که هر وقت خیمه خرگام مزبور مورد احتیاج خود بنده واقع شود بلافاصله آنرا تخلیه کنند و الا برای احقاق حق خودم مجبور خواهم شد يك خیمه و خرگام دیگر جنب آن بزنم و آنقدر سماجت بخرج بدهم که طرف را ملذذ کنر غلوی از روی برم.

تیمسار زاپاس: میر پنج انیس الغریاء



سال سوم شماره

